

بررسی اوضاع اجتماعی، سیاسی کرمان از برآمدن تا برافتادن نادرشاه

ناصر جدیدی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد
نجف آباد- ایران

پوریا جلالی خالص

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد
نجف آباد- ایران

چکیده

بی تردید، ظهور فاتحی به نام نادر شاه افشار در اواسط قرن دوازدهم هجری، برای ایران لازم بوده است. اوضاع آشفته کشور بگونه ای بود که روسیه و عثمانی شمال غرب و غرب کشور را با همدیگر تقسیم کرده و مناطق مرکزی ایران نیز در چنگ افغان های غلزایی بود. در چنین شرایطی نادر ظهور می کند و تمام انتظاراتی را که یک فرد ایرانی می تواند داشته باشد، برآورده می کند. ایجاد آرامش و امنیت و سرکوب مدعیان داخلی، رساندن کشور به مرزهای طبیعی و سیاسی اواخر دوره صفویه و حتی فراتر از انتظار، فتح هندوستان، ولی چه سود که نادر شروری بود و در هوا افسرد. اما اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی کرمان در دوره نادرشاه چگونه بوده است؟ نادر در ایام پادشاهی خود دوبار به کرمان سفر کرد، سفر اول، قبل از حمله وی به قندهار انجام گرفت و چنان مردم کرمان را برای مهیا کردن تجهیزات و آماده کردن راه عبورش به قندهار تحت فشار قرار داد که در منابع محلی و عمومی کمتر به آن پرداخته شده است. نمونه هایی از این فشارها دستور ساختن زنجیر برای عبور لشکر نادر از رود هیرمند بود که مردم کرمان باید این تجهیزات را اگر چارپایی نداشتند بر روی دوش خود تاهیرمند حمل می کردند. تمام امکانات مورد نیاز و مهمتر از همه، پول که به عنوان مالیات از کرمانیان وصول شد. سفر دوم، آخرین سفر نادر، قبل از مرگ وی بود. نادر که در اواخر عمر به شدت از لحاظ جسمی و روانی، عذاب می کشید و این خود آزاری را تبدیل به مردم آزاری کرده بود، به فجایع هولناکی در کرمان دست زد که متأسفانه مورخان درباری مثل میرزاهمدی

خان استرآبادی یا محمدکاظم مروی هیچ اشاره ای به آنها نمی کنند. ساختن مناره از جمجمه های قربانیان، قتل فجیع نایب الحکومه و کلانتر شهر به بهانه های واهی و سپس بریدن مالیات دور از انصاف برای کرمانیان. کار به جایی رسید که بعضی از مردم کرمان برای ادای مالیات تعیین شده مجبور به فروش دختران و پسران خود به سربازان تاتار اردوی نادر و بازرگانان ترکمان شدند...

کلید واژه ها: تاریخ، کرمان، نادرشاه افشار، اجتماعی، سیاسی.

مقدمه

هرچند که از روی کریمان خجلیم
در روی زمین نیست چو کرمان جایی
غم نیست که پرورده این آب و گلیم
کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم
منسوب به شاه نعمت الله ولی

بدون شک، اکثر قریب به اتفاق علاقه مندان تاریخ، نگاه ویژه ای به نادرشاه افشار دارند و وی را دوست دارند، چرا که خواندن و شنیدن شرح دلاوری ها، فرمان ها و خلق و خوی وی، هر ایرانی را به وجد می آورد، ایران در بدو ظهور وی شرایط بسیار آشفته ای داشته و نادر تنها امید ملت ایران بوده است.

اما متأسفانه شهر کرمان در دوره ظهور این آخرین فاتح آسیا یکی از ناگوارترین دوره های خود را سپری کرده است. کرمان یکی از شهرهای بسیار آباد دوره صفویه بوده، قرار گرفتن بر سر راه های تجاری منتهی به دریا، پشم و کورک بسیار مرغوب کرمان، وجود کارگاه های شالبافی، قالی بافی و ظروف چینی در این شهر با پشتیبانی حاکمان بزرگی مثل گنجعلی خان و یا جانی خان شاملو، کرمان را به یکی از شکوهمندترین ادوار خود رسانده بود، اما صد افسوس که بی توجهی امنای دولت صفوی در اصفهان به شرق ایران مخصوصاً بلوچستان، سیستان و قندهار سبب حمله افغان های غلزایی و متحدین بلوچشان و سقوط کرمان و درنهایت اصفهان شد.

طبیعی است که عظمت دوره گنجعلی خان سیر نزولی خود را به سرعت شروع کرده و کرمان تبدیل به مرکز نبردهای سید احمد خان صفوی (شاهزاده خانه به دوش) و

افغان ها شد و هر چه که کرمانیان داشتند، یکباره برباد رفت. طلوع نادر، نه تنها مرهمی برای وضعیت اجتماعی، اقتصادی روبه زوال کرمان نبود، بلکه شاید کرمانی ها هم مثل اصفهانی ها در مقاطعی افغان ها را به نادر بیشتر ترجیح می دادند. ناگفته نماند که این سیر نزولی همچنان همراه کرمان بود تا در حمله معروف آقا محمدخان، کرمان را تبدیل به شهر کوران نمود. این پژوهش از نظر ماهیت و روش در ردیف تحقیقات تاریخی قرار می گیرد که به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

منابع تاریخی در دوره مورد بحث

متأسفانه دوره تاریخی را که ما در این مقاله، قصد بررسی آن را داریم از لحاظ منابع و مآخذ اولیه، به شدت دچار فقر است و منابع به جای مانده نیز بسیار کم و معدود و ناپایدارند. پس از ظهور محمود و اشرف افغان در تاریخ ایران و همچنین طلوع ستاره رو به افول نادری که به قول استاد باستانی پاریزی «شرری بود و در هوا افسرد» بسیاری از اهل قلم و اطلاع پراکنده شدند، دواوین دولتی از میان رفت و بسیاری از اسناد به دستور «ملازعفران» حتی به زاینده رود ریخته شد. (باستانی پاریزی، ۱۳۶۹: ۳)

نادرشاه هم قسمت مهمی از اسناد دولتی را نابود کرد و موقوفات رافروخت و این روند نابسامان در منابع تاریخی، تا دوره فتحعلی شاه به طول انجامید، بیشتر کتابها از میان رفت و کتب تاریخ، قابل اعتماد نبودند و با حقایق فاصله داشتند، در نتیجه این دوره تاریخ ایران، آشفته و به تقریب نامعلوم است تا جایی که اعتماد السلطنه که خود یکی از مورخان بنام دوره ناصری بوده به کلی ده سال از این تاریخ را از قلم می اندازد و حوادث سال ۱۱۳۵ هـ.ق را ذیل حوادث ۱۱۲۵ هـ.ق می نویسد. (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۴: ۱۰۸۲-۱۰۵۸)

از این مطالب مشخص می شود که بررسی اتفاقات این سال ها، آن هم در حیطه بررسی تاریخ محلی شهر کرمان بسیار مشکل خواهد بود. ولی به هر صورت، این عوامل، بهانه ای برای نپرداختن به مباحث تاریخی نمی باشد. امیدی که یک فرد علاقه مند در راه مطالعه تاریخ کرمان دارد، بدون شک نوشته های استاد باستانی پاریزی است. تصحیح و تحشیه دو منبع دست اول و نسبتاً قابل اعتماد این دوره، تذکره صفویه کرمان از میر محمد سعید مشیزی و صحیفه الارشاد از ملا محمد مؤمن کرمانی که احتمالاً ادامه تذکره

صفویه و مربوط به تاریخ محلی کرمان در این دوره است و سایر کتابهای استاد می-توانند گوشه هایی از مشکلات و مصائب اجتماعی کرمانیان را در این دوره نشان دهند. از طرف دیگر نوشته های ایران شناس بلند پایه هلندی «ویلم فلور» که در واقع گزارش های مأموران هلندی شرکت تجارتي هلند در ایران - «واک» - را تألیف کرده در بررسی مسائل اقتصادی، اجتماعی این دوره بسیار گره گشا است، چرا که هلندیان به خوبی اتفاقات کرمان را در این دوره را گزارش داده اند. کرمان به همراه اصفهان و بندرعباس از معدود شهرهایی بوده که به علت داشتن نفع تجاری برای اروپائیان، دارای شعبه هایی از «واک» و همچنین کمپانی هند شرقی انگلیس بوده است، پشم و کورک مرغوب کرمان، اروپائیان را شیفته خود کرده بود، هر چند حرص و طمع نادرشاه باعث تعطیلی واک شد. در هر صورت تلاش ما در این مقاله، نشان دادن گوشه هایی از تاریخ اجتماعی، سیاسی کرمان از برآمدن تا برافتادن نادرشاه افشار، با تکیه بر منابع موجود بوده است.

وضعیت عمومی ایران در زمان نادر

شرایط ایران در اوایل سده دوازدهم هجری بسیار ناگوار می نمود. اصفهان، پایتخت دیر پای صفویان و مناطق مرکزی ایران در چنگ افغان های غلزیایی بود. پطر کبیر، تزار مغرور روسیه، قزاق های خود را به سواحل گیلان فرستاده و غرب ایران هم در تصرف دولت عثمانی بود و از طرف دیگر خراسان و پهنه شرقی ایران نیز محل تاخت و تاز ازبکان و افغان های ابدالی شده بود. بی شک ظهور آخرین فاتح آسیایی در آن شرایط نعمتی برای ایرانیان به حساب می آمد، نادر نیز با قدرت و صلابت خاص خود نه تنها مرزهای ایران را به حد سابق رساند، بلکه هندوستان را نیز فتح کرد و به پاس این فتح، در سال ۱۱۵۲ ه. ق به هنگام بازگشت به ایران، مالیات سه سال را بر تمام مردم ایران بخشید. (شعبانی، ۱۳۶۹: ۹۸)

اما افسوس که نادرشاه پس از بازگشت و به خصوص بعد از کور کردن پسر ارشدش، رضا قلی میرزا، روزگار مردم ایران را تیره و تار کرد. وضعیت عمومی و روانی نادر، روز به روز بدتر می شد، گرفتاری های داغستان و طوایف لزگی، حملات متعدد و بی نتیجه به بغداد و به خصوص گرفتاری های داخلی نادر را هر روز متزلزل تر می کرد

و حرص بیشتر از حد وی برای جمع آوری پول و جواهر، روزگار مردم را تیره ساخت. گزارشی از کمپانی هند شرقی وجود دارد که نادر در آخرین سال های زندگی، روزانه چهل تا پنجاه آدم را به خاطر تهیه پول می کشت. (فوران، ۱۳۸۷: ۱۳۲)

نادرشاه علاوه بر اینکه مالیات سه ساله را یکجا طلب کرد به فجایعی دست زد که بارزترین نمونه آنها ساختن مناره ها از مجسمه قربانیان در شهرهای کرمان و استر آباد (گرگان) بود. (سایکس، ۱۳۸۰: ۳۹۱)

اوضاع کرمان مقارن با شکست افغانه

پس از شکست کامل افغان ها در پل فسا در ۱۲ جمادی الثانی ۱۱۴۲ هـ. ق، اشرف بطرف جهرم و لار رفت و از لار با دوازده هزار افغانی در حالی که زمستان فرا رسیده بود به سیرجان آمد و از آنجا به بم و سپس به سمت قندهار فرار کرد تا در بیابان های سیستان یا به قولی بلوچستان به قتل برسد. (وثوقی رهبری، ۱۳۷۲: ۹۵-۹۴) هرگروه از افغان ها به متابعت یکی از امرای خود به راهی در رفتند، ایرانیان ایشان را تعقیب نموده و در عرض راه اسبان و شتران مرده بود که به نظر می آمد و همچنین نعش مردان سالخورده و زنان و اطفال افغانه زیر دست و پای اسبان ریخته بود که به دست خودایشان کشته شده بودند. (ملکم، ۱۳۸۳: ۳۹۱-۳۹۰) چنین به نظر می رسد افغان هایی که در حوالی کرمان به سر می بردند، بعد از شکست نهایی اشرف به سمت قندهار و شرق گریختند، هرچند که عده زیادی از آنان در «گودبیژن» شهادت توسط کرمانیان به قتل رسیدند. (باستانی پاریزی، ۱۳۶۹: ۵۰۲)

به هر حال طهماسب دوم پادشاه جوان صفوی به پاس خدمات نادر، ایالت کرمان را هم ضمیمه خراسان نموده و به وی سپرد. «خان ایران مدار، امام ویردی بیگ ساری ولی لور را به ایالت کرمان فرستادند.» (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۵۴)

در سال ۱۱۴۲ هـ. ق نادر به دستور پادشاه مأمور فتح هرات و قندهار گردید. امام ویردی بیگ هم که احتمالاً افشار و از سرداران بزرگ نادر بوده با سپاه کرمان به خراسان فراخوانده شد. وی به همراه کرمانیان مأمور فتح گرشک و بست که از خاک سیستان و توابع قندهار بود، گردید. این دو ناحیه در آن وقت به تصرف گماشتگان حسین سلطان برادر محمود بود که در قندهار دم از استقلال می زد. امام ویردی بیگ، گرشک و بست

را فتح کرد و اموال و غنایم بی شمار نصیب لشکریان کرمان گردید. (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۵۴)

بعد از بست، نوبت به فراه رسید و طبق فرمان نادر، برادرش ابراهیم همراه با اسماعیل سلطان خزیمه و سایر امراء به کمک امام ویردی خان مأمور شدند، اما وی برخلاف حکم نادر، انتظار ورود سرکردگان را نکشیده و قلعه فراه را محاصره کرد. این نافرمانی سبب کشته شدن عده ای از تفنگچیان کرمانی به همراه سرکرده شان شد و امام ویردی بیگ به سبب این نافرمانی «از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر معزول، و باقی سرکردگان و دلاوران به ایداء این فتح به عنایت بیکران مشمول گشتند.» (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۲۰۵)

بعد از برکناری امام ویردی خان، محمد تقی خان، بیگلربیگی جدید به کرمان آمد ولی در سال ۱۱۴۶ ه. ق یکی از خوانین بلوچ به نام «قلیچ بندی خان» با شش هزار نفر به کرمان آمده و پس از غارت و چپاول بازگشت. کرمان در اواخر دوره صفویه همواره از سمت بلوچ ها مورد تعرض قرار می گرفت و از طرف دیگر، ناتوانی حاکم در مقابله با بلوچ ها نمایانگر این موضوع بود که تکلیف افغان ها و متحدان بلوچشان به صورت یکسره بخصوص در نواحی بم و بلوچستان حل نشده است، بنابراین نادر خود، قصد آمدن به کرمان را می کند. (باستانی پاریزی، ۱۳۵۵: ۱۶۷-۱۶۶)

اما در همین سال گرفتاری جدیدی برای نادر بوجود می آید و سفر وی را به تعویق می اندازد، این گرفتاری، شورش یک سردار بلوچ دیگر - محمدخان - بود که با دیدن وضعیت آشفته ایران به جایگاه نادر هم رشک می برد. نادر پس از حل مسئله محمد خان بلوچ در فارس و کهکیلویه، حکومت فارس و کرمان را به طهماسبقلی خان جلایر مورد اعتماد واگذاشت و خان جلایر نیز میرزاتقی شیرازی را نیابت فارس گذاشته و اسماعیل خان افشار را هم به کرمان فرستاد. (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۵۶)

به نظر می آید ظهور نادرافشار به سود افشارهای مقیم کرمان بوده است چرا که نیروی انسانی نادر در آن زمان بیشتر شامل فدائیان و اقوام وی بوده و نادر به آنها اعتماد داشته است، اعتمادی که در طول دوره صعود نادر اغلب سیر نزولی داشت.

طوایف افشار کرمان

ایل افشار یکی از ایلات قدرتمند قزلباش بوده که در رسیدن شاه اسماعیل صفوی به قدرت نقش بسیار مهمی ایفا کرده است، در اوایل به قدرت رسیدن خاندان صفوی، منطقه شرق ایران به خصوص خراسان همواره در دسترس حملات ازبکان قرار داشته است. حتی محمد خان شیبانی (شیبک خان) در سال ۹۱۵ هـ. ق با سه هزار سوار برای تسخیر کرمان از راه قاین و کویر رهسپار کرمان شد و پس از غارت «گواشیر» (وزیری، ۱۳۵۳: ۲۵) دارالحکومه کرمان و کشتن گروهی از مردم بی گناه به خراسان بازگشت. (وزیری، ۱۳۷۰: ۵۹۷)

به همین دلیل، شاه اسماعیل دسته هایی از ایل افشار را به ایالت کرمان فرستاد. این طوایف پس از ورود به کرمان به دو دسته تقسیم می شوند: گروه اول، افشارهای جنوبی هستند که در حدود بافت و اقطاع ساکن می شوند، دخالت آنها در اوضاع اجتماعی سیاسی کرمان از حد معمولی تجاوز نمی کند، کم و بیش در امور اقتصادی - اقتصاد شیبانی - ایالت صاحب نفوذ بودند، ایل بیگی آنها نیز پس از حمله آقا محمد خان به جرم حمایت از خاندان زند از آنها گرفته می شود، گرچه قبل از مشروطه دوباره آنها بدست می آورند. گروه دوم افشارهای شمالی در حدود زرنند و بافق ساکن می شوند، با خوانین بافق و یزد قرابت خویشاوندی پیدا می کنند، نفوذ این گروه بیشتر و مفصل تر از فعالیت ایلی و عشیره ای بوده و به مقامات عالیه ای هم در کرمان می رسند. (باستانی پاریزی، آسیای هفت سنگ، ۱۳۶۴: ۲۳)

حکومت کرمان تا اواسط پادشاهی شاه عباس صفوی در دست افشارها بوده، ولی بعد از شورش بگتاش خان پسر ولی خان افشار که توسط ذوالقدرهای فارس سرکوب شد و همچنین به جرم دیر رسیدن افشارها به خراسان برای جنگ با ازبکان، حکومت کرمان از آنها سلب و به گنجعلی خان زیک «بابای ثانی» سپرده می شود. عملکرد این خان کردنژاد و جانشینانش مثل جانی خان شاملو در دوره شاه عباس ثانی سبب شد تا در اواخر دوره صفویه، قدرت افشارهای شمالی در کرمان رو به نقصان بگذارد و محدود به مناطق زرنند و بافق گردد.

حکام کرمان که در اواخر صفویه دیگر هرگز قدرت و امکانات حکامی مثل گنجعلی خان و جانی خان و امثال آنها را نداشته اند، ناچار شده اند که برای مقابله با حملات طوایف بلوچ که کرمانیان رادر آن دوره کلافه کرده بود به اسمعیل خان افشار (از نوادگان ولی خان) رئیس ایل افشار در زرنند و بافق متوسل شوند. از این هنگام است که دوباره پای افشار های شمالی به قدرت باز می شود و این قدرت نمایی تا دوره فتحعلی شاه نیز به طول می انجامد. کمتر مسئله ای در این دوره در کرمان اتفاق می افتد که جای پای افشارهای شمالی در آن دیده نمی شود. (باستانی پاریزی، ۱۳۸۴: ۷۴)

در اواخر دوره شاه سلطان حسین، اسمعیل خان و پسرش شاهرخ خان و برادر زاده اش عبدالرشید، بیشتر در دشت های جیرفت و بم و کهنوج با بلوچ ها درگیر بوده اند. (باستانی پاریزی، ۱۳۸۴: ۷۴)

در فاصله بین دو حمله محمود افغان نیز، مردم کرمان که می دیدند به تنهایی از عهده افغان ها و بلوچ ها که به آنها پیوسته بودند بر نمی آیند، دست به دامان عنایت سلطان بافقی، حاکم یزد می شوند، ولی اختلاف بین بافقی ها و افشارها باعث کشته شدن فخرالدین احمد پسر عنایت سلطان در کرمان می شود و این مسئله در سال ۱۱۳۲ هـ. ق. کرمان را در برابر افغان ها بی دفاع می کند (جعفری نائینی، ۱۳۵۲: ۲۵۱-۲۴۱) چرا که مردم کرمان دیگر امیدی به امداد اصفهان نیز نداشتند. اصفهانی که پس از کور کردن فتحعلی خان داغستانی وزیر اعظم قدرتی نداشت.

به نظر می رسد که اسماعیل خان بعد از ظهور نادر با جماعت افشار خود به وی پیوسته و پس از عزل محمد تقی خان، در سال ۱۱۴۶ هـ. ق. به نیابت طهماسبقلی خان جلایر به کرمان می آید.

وضعیت اقتصادی، اجتماعی کرمان در حین سفر اول نادر

در حقیقت، اسماعیل خان برای اجرای مقصود نادر که همان تنبیه بلوچ های مزاحم کرمان بود به گواشیر آمد. دلیل اصلی آمدن وی مأموریت برای بازکردن راه و تهیه تجهیزات و مقدمات حمله نادر به قندهار بود. مالیات تازه ای وضع شد و مردم به شدت تحت فشار قرار گرفتند. افزون بر آن از لحاظ دادن چارپایان سواری و بارکش که نقش

مهمی در زندگی آنان ایفا می کرد از سوی سپاهیان نادر سخت آزار می دیدند، نادر این مالیات و چارپایان را لازم داشت تا به افغانستان حمله کند. (همان، ۱۳۶۸: ۱۰۲)

چارپارهای نادر پی در پی می رسیدند و احکام مالیاتی را اعلام می کردند، اسماعیل خان هم به سیستان رفت تا راه عبور را باز کند، نیمی از خراج تازه به نزد وی و نیم دیگر به هرات نزد نادر فرستاده می شد، به گزارش هلندی ها در سال ۱۱۴۷ هـ. ق شیوع وبا در منطقه سیرجان روزانه جان ۶۰ نفر را می گرفت و این نشان از وضعیت اسفناک مردم سیرجان نسبت به کرمانیان می دهد. (فلور، ۱۳۶۸: ۱۰۳)

خراج های سنگینی که از طرف مأموران نادر وضع شد سبب بالا رفتن قیمت پول نقره در کرمان می شود و این امر باعث می شود که بازرگانان اصفهان، خراسان و نقاط دیگر نقره های خود را به کرمان بیاورند، روستائیان پشم های خود را ۲۵ درصد ارزانتر به خارجی ها می فروختند اما این کافی نبود، اخبار جدید هر روز می رسید، نادر گنجی را هم تسخیر کرده و شهر باید سه روز چراغانی شود. کلانتر، قاضی، همه ملایان و کدخدایان شهرها باید آماده پیوستن به اردوی نادر باشند، چون سخنانی با آنها دارد، یکصد تن می بایست خود را آماده کنند و به دشت مغان بروند، نادر در روز پنج شنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸ هـ. ق تاجگذاری کرد، برحسب ماده تاریخ «الخیر فی ما وقع»، تاجگذاری که اگر چه شاید برای ایران خیر می نمود، متأسفانه برای کرمان خیر نبود «لاخیر فی ما وقع» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۰: ۶۵۷)

همانطور که همه میدانیم، نادرشاه، آخرین فاتح آسیا و نابغه ای نظامی بوده است و مسلم است که یک فاتح در درجه اول به فدائیان و لشکر پرصلابت خود اهمیت می دهد، شاه جدید در اولین ابلاغ به کرمان در خواست پانصد کلاه خاکستری از همه گونه پارچه کرد تابر سر نگهبانان خاصش بگذارد. (فلور، ۱۳۶۸: ۱۰۶) مردم از نگرانی چارپایان خود را به کوه ها برده مخفی کردند، فرمان بردن نهصد هزار من گندم و جو برای انبار کردن در سیستان، فرمان تهیه سی هزار من باروت و شصت هزار من سرب هم رسید، بالا رفتن قیمت گندم، بحران نان را نیز برای مردم بوجود آورد، آمار ارائه شده در گزارش های هلندی ها جالب است، فرمان مهیا کردن قالی، قبا، کلاه، زیر پوش، شال، جوراب، شلوار، چکمه، پتو و حتی میخ آهنین نیز در راه بود. «صنعتگران بیچاره بزور و

رایگان کار می کردند، مجاز نبودند که لحظه ای بیاسایند و با چوب فلک و کتک آنها را به کار و می داشتند، اخاذی به وضعی بسیار رقت انگیز رسیده بود.» (همان، ۱۳۶۸: ۱۱۰)

نادرشاه پس از فرونشاندن شورش «مرادی بختیاری» از راه ابرقو و شهربابک به کرمان آمد و «از آنجا پیرمحمد خان بیگلربیگلی سابق هرات را با سپاهی از سواره و توپ و زنبورک و شمخال به فتح بلوچستان مأمور و اصلمس خان حاکم قدیم مکران را به معاونت و متابعت پیرمحمد خان امر فرمود و روانه آن دیار کرد.» (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۵۸)

امیر محبت و امیر دینار پسران امیر عبدالله خان مکرانی نیز همراه آنان اعزام شده و حکم فرمود که بلوچستان را پس از تسخیر به امیر محبت بسپارند. نادر ده روز در کرمان ماند و مورد استقبال گرم مردم قرار گرفت، اسماعیل خان افشار را به جرم سهل انگاری در سیستان به چوب و فلک بستند، ابوطالب وزیر را به دار آویختند و این اعمال نشان می داد که نادر هیچ عذر و بهانه ای که مخالف بلند پروازی هایش باشد را نمی پذیرد. « بنا به گفته هلندیان شهر چنان در معرض تاراج و چپاول قرار گرفت و چنان ویران گشت که هرگز در تاریخ بشر سابقه نداشت.» (فلور، ۱۳۶۸: ۱۱۳)

نادر به سمت قندهار حرکت کرد، آخرین دستورهای وی قبل از عبور از هیرمند، رسید. مردم کرمان برای ساختن پل بر روی هیرمند که آبش بالا آمده بود، باید زنجیر بسازند، اگر کسی پول نقد ندارد باید جنس بدهد و اگر چارپاهم نداشت، باید تجهیزات مورد نظر نادر را بر روی دوش خود حمل کند. «خشم خدا بر این کشور مستولی شده و مازانوزده از درگاهش می خواهیم که رحمت آورده خشم خود را از این مردم باز دارد.» (همان، ۱۳۶۸: ۷۸)

پس از رفتن نادر به سمت قندهار، نوبت به دستورهای رضا قلی میرزا نایب السطنه رسید ولی دستورهای وی متعادل تر از پدرش می نمود، دستور بافتن سه هزار کلاه (به احتمال برای گارد مخصوصش که عاقبت بالای جاننش شد) دستور پرداخت هزینه هفتصد و بیست و دو هزار من غله برای محمدتقی خان در بندرعباس که می بایست توسط کرمانیان پرداخت شود، نمونه ای از این اوامر بود. (همان، ۱۳۶۸: ۱۱۶)

نادرشاه که پی به اهمیت کرمان در مورد اقتصاد پشم برده بود تصمیم داشت که این منبع پردرآمد را در انحصار خود بگیرد و همین امر سبب تعطیلی شعبه واک شد، چرا که

این تصمیم باعث بالارفتن قیمت و نامرغوب شدن پشم ها شده بود. نادر در راه بازگشت از هندوستان هم از کرمان طلب بافته های کورک و پشم گواشیر و حریرهای نسیج بم و نرماشیر و حنا و خرمای بم و خبیص را نمود. (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۶۵) ناگفته نماند که «شال کرمانی یا با کورک یا با پشم بافته می شود و نقشه طرح آن نیز مثل نقشه قالی، ذهنی شالباف هاست. این متاع از حیث ظرافت بقالی ترجیح دارد و اکثر بدست اطفال خردسال بافته میشود و اهالی کرمان بواسطه ذوق و شوق فوق العاده ای که دارند از این کار خسته و مریض و فرسوده نمیشوند.» (سایکس، ۱۳۶۳: ۲۴۳) شال های کرمان دارای اشکال و نقوش مختلف و بهتر از همه آنها نقش گل و بوته است که از طرف ولات و حکام به عنوان خلعت برای اشخاص فرستاده میشود. شال های کشمیری بمراتب به شال های بافت کرمان برتری داشته ولی مواد خام هیچ نقطه ای با مواد خام کرمان قدرت رقابت ندارد. (سایکس، ۱۳۶۳: ۲۳۵-۲۳۴)

در اواخر سال ۱۱۵۲ هـ. ق که نادر ولایت سند را نیز تصرف کرد، قسمت بلوچ نشین آن را نیز به امیر محبت حاکم بلوچستان کرمان سپرد و وی را مرخص کرد. (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۶۵)

وضعیت عمومی ایران در دو سال آخر پادشاهی نادر

نادرشاه پس از عقد قرارداد ۱۱۵۹ هـ. ق با عثمانی که به اختلافات طولانی ایران و عثمانی در عهدنادر پایان بخشید، به طرف اصفهان حرکت کرد. «همه کسانی که تاریخ نادر را نوشته اند متفق القولند که در پنج سال آخر سلطنت او، ظلم بی اندازه بر ایرانی رفت تا آنجا که میتوان گفت هیچ دولت متجاوز غارتگر و بیگانه ای نیز، در یک سرزمین به استعمار کشیده مرتکب آن نوع فجایع بی اندازه نمی گردیده است.» (شعبانی، ۱۳۶۹: ۱۱۶) بیماری نادر، وی را روز به روز بیشتر آزار می داد و به موازات آن اخلاق نادر نیز بدتر می شد، حرص و طمع وی هر روز مردم را بیشتر تحت فشار قرار می داد «شدت بیماری وی به نوعی خود آزاری و آنگاه مردم آزاری منتهی شد و جمع آوری ثروت و زجر دادن مردم بیگناه و گناهکار نیز مجاری نمایش هیجانهای روحی وی گشت.» (شعبانی، ۱۳۸۶: ۶۴)

از سوی دیگر، تنفر نادر از مردم شیعه ایران و گرایش وی به سمت سنی‌ها بیشتر می‌شد، شورش‌های داخلی در بختیاری، بلوچستان، استرآباد، داغستان، خوارزم و سایر نقاط نادر را کلافه کرده بود. چاپارها و قاصدهای نادر در نظر مردم مانند مأمورین عذاب و لعنت بودند، دهات و قصبات را برای جلوگیری از ورود آنها از هر طرف محصور و مستحکم میکردند، تمامی ایران بدست او ویران و نفوس آن ناپدید شدند، نادر آنچه جواهر در کشور موجود بود به بهانه اینکه در دهلی دزدیده شده به زور از مردم گرفت در قلعه کلات مخفی کرد. (سایکس، ۱۳۸۰، ۲/۳۹۶) مردم بایستی روازنه مالیات می‌دادند یعنی قبل از اینکه زمان گردآوری مالیات امروز به پایان برسد مالیات دیگری وضع شده بود گاهی اوقات نادر خود دستور به تغییر قیمت اجناس می‌داد. (فوران، ۱۳۸۷: ۱۳۱)

سفر دوم نادرشاه به کرمان

تقدیر کرمانیان براین بود که نادر در آخرین سفر عمر خود به کرمان بیاید و نمونه‌ای بارز از سخت‌گیریهایش را در این شهر نشان دهد، نوشته‌های مربوط به آن زمان، می‌تواند ظلم و شقاوت نادر را تا حدودی نمایان کند، جونس هانوی بازرگان انگلیسی که نادر شاه را از نزدیک دیده می‌نویسد: «دو تن از اشراف چند بار به وی [نادر] نامه نوشتند و از رفتار یکدیگر شکایت کردند... ولی بی‌آنکه به شکایت یکی از آنها رسیدگی کند، هر دو را ردل نامید و به آنها گفت: شما که علاقه دارید با نامه‌های خودتان مرا اذیت کنید، پدرتان را در می‌آورم، بنابراین فرمان داد که هر دو را از نعمت بینایی محروم سازند.» (هانوی، ۱۳۸۳: ۳۲۵)

نادر پس از سوزاندن آدم‌ها در اصفهان به طرف فارس حرکت کرد، کمک شیرازی‌ها به شورش «قیاقلی آقای قورت» وی را سخت عصبانی کرده بود. میرزا محمد، کلانتر فارس در دوره کریم خان که در آن زمان جوان و همراه با دایی خود میرزا حسین شریفی متولی وقت آستان شاه چراغ ملتزم رکاب نادر بوده و به کرمان هم آمده است در روزنامه خود می‌نویسد که نادر در مورد مردم فارس می‌گفته است که «فارسیان متنبه نمیشوند گاهی با محمد بلوچ همدستان و ما را از بغداد می‌آورند و گاهی تقی شیرازی را اعانت میکنند و حال قیاقلی آقای قورت را دست‌آویز کرده‌اند، بشیراز می‌روم و اثری از آن

نمیگذارم و برهیچیک از زن و خرد و بزرگ ابقا نخواهم کرد.» (میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۲: ۲۲)

به طور کامل مشخص نیست که چرا نادر از سر تقصیرات شیرازیان گذشت و بلای نادری خود را برسر مردم نجیب، میهمان نواز و سختکوش کرمان فرود آورده، احتمالاً شیرازیان با دادن آنچه نادر می خواسته، این بلا را از خود دور کرده و به سمت کرمان فرستاده اند. روابط بین دو ایالت همسایه فارس و کرمان ریشه ای حداقل دو هزار و پانصد ساله دارد و جالب اینکه فارس همیشه نسبت به کرمان حالت تهاجمی داشته است، از زمان حمله کوروش و بعدها اردشیر (که نام خود را به روی گواشیر، دارالحکومه کرمان به یادگار گذاشت) تا حملات حسینعلی میرزا فرمانفرما و ایلات قشقایی در زمان فتحعلی شاه ولی با این حال وجود فارس حاصلخیز و زیبا در کنار کرمان کویری، نعمتی برای کرمانی ها بوده است. نظر استاد باستانی پاریزی در اینجا جالب است که چون همسایه از همسایه ارث می برد، شیرازی ها از نادری کرمان سودی نبرده اند ولی ما از شکوه و عظمت فارس بهره ها برده ایم. (باستانی پاریزی، ۱۳۶۴: ۱۰۴)

به هرحال، میرزا محمد کلانتر الطاف ربانی را دلیل نجات شیرازیان میدانند و این به طور مسلم آخرین باری نبود که کرمان فدای فارس می شد، شاید اگر حاجی ابراهیم خان کلانتر (اعتماد الدوله بعدی) شاهد یک چشم شدن پدرش «حاجی هاشم» کلانتر محلات حیدری نشین شیراز توسط نادر در کرمان نبود، (میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۰۸) در سال ۱۲۰۹ هـ. ق مردم شیراز می بایست به جای کرمانیان چشم های خود را تقدیم خواجه تاجدار می نمودند.

نادرشاه از راه نی ریز و سیرجان به کرمان می آید و قبل از حرکت دستور داده بود عده ای از کلانترها و کدخداهای شیراز به کرمان بیایند و در مورد علت پرداخت نکردن به موقع مالیات استان فارس توضیحات لازم را بدهند، این عده در کرمان پس از ورود نادرشاه به حضور او رسیده و توضیحاتی در این مورد دادند. هشت، نه نفر از آنان به همراه چندتن از عمال کرمان کور شدند و عمال جدید تعیین شدند، میرزا حسین شریفی به کلانتری فارس منصوب شد، اما سرنوشت سایر شیرازی ها دردناک تر بود. بقیه شیرازی ها را که تعداد آنها متجاوز از شصت نفر می شوند بود با عده ای از مأموران

مالیاتی بلوکات کرمان را که بالغ بر یکصد و بیست و شش نفر می شدند، به اتهام تعلل در اخذ مالیات ابتدا کور و آن قدر شکنجه کردند تا جان سپردند. سپس جنازه های آنان را در میدان شهر انداخته و از کله های آنان دو مناره با ارتفاع تعیین شده ساختند. مأموران برای اینکه ارتفاع مناره ها به اندازه ی که نادر شاه دستور داده شود، عده ای دیگر از اهالی بلوکات کرمان را تحت همین عنوان کشتند و کله های آنان را به کرمان می فرستاد تا ارتفاع مناره ها تکمیل شود، گویا تعداد این کشته شدگان بالغ بر هفتصد نفر گردید. وجه تسمیه محله کنونی «پامنار» در کرمان، گویا از این واقعه دلخراش و غم انگیز گرفته شده است. (میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۲: ۲۳)

بررسی علل فاجعه کرمان

نادر در کرمان دست به اعمالی زد که دلایل این شقاوت ها را می توان این گونه بیان کرد: نایب الحکومه کرمان در این زمان شخصی به نام «خاندانقلی بیگ افشار» بوده که مدت ها در آن ولایت ساکن و صاحب طایفه و قبیله بسیار و مکننت بیشمار بوده است، اولین مطلب که به ذهن می رسد، احتمال می رود نادر درمال و منال زیاد وی طمع برده باشد. مطلب دوم اینکه خاندانقلی بیگ برخلاف دستور نادر در مجمع دشت مغان شرکت نکرده و همین دلیل کافی بود تا نادرشاه وی را هواخواه صفویه بداند (باستانی پاریزی، ۱۳۶۴: ۱۰۱-۹۹) و این شک کافی بود تا وی هم به سرنوشت پیرمحمد خان که همراه با خوانین مکران در سال ۱۱۴۹ هـ ق به فتح بلوچستان رفته بود دچار شود. (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۶۴) علت دیگر را می توان در مراسم استقبال خاندانقلی بیگ از نادرشاه جستجو کرد، چرا که خان حاکم انتظار رسیدن موکب همایونی را از سمت یزد داشته و تابلوک انارکه ابتدای خاک کرمان است به استقبال نادر شتافته ولی نادر از راه نی ریز و سیرجان به کرمان آمده است. (همان، ۶۶۸) در افواه آمده است که نادر از یکی از شش دروازه شهر کرمان موسوم به «دروازه گبری» که آن را با قالی و پرده های ابریشمین زینت داده بودند، داخل شهر شد و به علت آنکه چار چوب دروازه کمی کوتاه بود و شاه متوجه نمی شود تا سرخود را بیشتر خم نماید، به این لحاظ پشت شاه به چارچوب میگیرد و کمی خراش برمی دارد و نادر نیز ناراحت می شود، چون به ارک دولتی وارد میشود خاندان قلی بیک را احضار و باعصبانیت میگوید چرا دروازه را به این طریق کوتاه

ساخته اید تا ما را ناراحت نماید، خان عرض می نماید مدتهاست که این دروازه را ساخته اند و آن زمان بنده وجود نداشتم تا دستور دهم آن را بلند بسازند. (همت، ۱۳۷۰: ۱۹۸-۱۹۴)

بنابراین علل کافی وجود داشت تا نادر در پی بهانه ای برای کشتن نایب الحکومه باشد. در روز دوم ورود نادر، وی دستور «مَتَّیر کردن» خاندانقلی بیگ را می دهد، اینگونه که سر متهم را از سوراخ دیواری بیرون می کردند، به طوری که بدن در طرف دیگر دیوار قرار گرفت، آنگاه با طناب محکمی گردن متهم را به یک یا دو گاو نیرومندی بستند و گاوها را به حرکت در می آورند تا سر از بدن جدا شود. (صفا، ۱۳۷۳: ۱۲۶) بهانه نادرشاه هم جالب بوده «روز دویم ورود، به خاندانقلی بیگ فرمود که چند سال قبل من تو را دیدم لاغر و باریک اندام بودی، چه کردی که بطین و سمین شدی؟ عرض کرد طبیعی کرمانی معجونی برای من ترکیب نمود، مداومت آن سبب فریبهی بنده گردید! شاه پرسید اجزاء آن چه بوده؟ بیچاره ادویه معجون را یک یک بر شمرد تا به شیره مغز گنجشک رسید. آن ظالم قَهَّار، کج خلق گردید به فراشان غضب امر فرمود او را باریک نمائید!...» (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۷۲-۶۷۱)

از بخت بد مردم کرمان، هوانیز به شدت سرد می شود و این سرمای ناگهانی سبب شدت گرفتن بیماری بواسیر نادر می شود. طبق نوشته های بازن، طبیب فرانسوی نادر، بیماری وی در این زمان بسیار وی را آزار می داده است. (بازن، ۱۳۶۴: ۳۲) رسیدن نامه علیقلی میرزا برادر زاده نادر که از سوی وی به حکومت سیستان رفته بود، وضعیت نادر را به حد جنون می رساند، علیقلی میرزا در نامه خود تقاضای تخفیف در مالیات یکصد و پنجاه هزار نادری مقرری سیستان را می کند، از قضا نامه در کرمان به نادر می رسد و وی را سخت عصبانی می کند. (وثوقی رهبری، ۱۳۷۲: ۵۸)

قربانی بعدی نادر، «آقا فتحعلی» کلانتر شهر بوده است، آخرین نوروز عمر نادرشاه فرارسیده بود و از بخت بد کلانتر بیچاره، در آن سال، نوروز مصادف با نهم ربیع الاول روز کشته شدن عمر بن خطاب خلیفه دوم شده بود. نادر که سخت با باورمندی صفویه و بدعت های آنان مخالف بود آن روز جشن نوروز را موقوف نمود و خود لباس تیره پوشیده و غمگین و ناراحت نشسته بود. در همین هنگام کلانتر که قبل از شرفیابی به

حمام رفته و حنا به دست مالیده بود به حضور رسید. تا چشم نادرشاه به دست های وی افتاد فرمود «یقین برای این عید خضاب کرده ای؟» و بعد از فحش و ناسزای بسیار به سلاطین صفوی فرمان خفه کردن آقا فتحعلی را صادر کرد. جسد وی را در خندق گواشیر انداختند و بازماندگان و خویشان وی جرأت دفن کردن او را نکردند. آقا فتحعلی کلانتر، جد خاندان کلانتری کرمان است. (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۷۲-۶۷۰)

نادر در این سفر به خارجی ها هم رحم نکرده و گذشته از اهانتهایی که به آن ها روا داشت، منشی بنگاه هلندی را به چوب بست تا به حدی که هلاک شد، آن هم به بهانه آنکه یکی از اشراف ایران مبلغ گزافی به دست وی سپرده بود. (هانوی، ۱۳۸۳: ۳۱۱)

کرمان بعد از نادر

نادر پس از کشتن خاندانقلی بیگ، حکومت کرمان را به محمد مؤمن خان خواهر زاده عنایت سلطان بافقی که در فتنه افغانه در یزد ایستادگی ها کرده بود سپرد، این محمد مؤمن خان برادر بزرگتر محمد تقی خان بافقی حاکم یزد در دوره کریم خانی بوده است. (جعفری نائینی، ۱۳۵۲: ۲۹۲-۲۹۰)

چند روز بعد از عید نوروز، نادرشاه تصمیم گرفت به سوی خراسان حرکت کند، دستور داد که ثروتمندان و توانگران شهر کرمان و بلوکات را سیاهه کرده پای هر نفر مبلغی بنویسند. و محصلان برای گرفتن تنخواه بگمارند، «پنج الف که هر الفی پنج هزار تومان پول آن دوره بوده است، باسم حسینقلی بیگ پسر خاندانقلی بیگ نوشتند و محصلان غلاظ و شداد به جهت اخذ معین گردید» (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۷۰) از سایر اعیان و غیره دو هزار و سیصد نفر بدبخت بقلم آوردند «فقیری که نقیری نداشت بهای تاج و سریر به اسمش نوشتند، گرسنه ای که در حضر به قرص مهتاب و در سفر به کماج خیمه تغذی میجست به الوف متعدده ابوابش کردند.» (همان، ۶۷۲)

سیصد نفر محصل و میرغضب هم جهت اخذ این مال در کرمان باقی ماند و موکب شاهی از راه راور و طبس به سمت خراسان حرکت کرد. ظاهراً نادرشاه، برای اینکه لشکریان و افراد اردو در بیابان بی پایان «نابیند» همدیگر را گم نکنند و در آن طوفان نابود نشوند، امر به شلیک توپها و تفنگ ها داده بوده است به طوری که توپچانی که توپ

می انداختند صدای توپ خود را نمی شنیدند، جمع کثیری از مردم اردو بر اثر این حرکت تلف شدند و پس از آن، این صحرا به نام «کفه نادری» خوانده می شود. (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۷۳)

نادرشاه به سوی سرنوشتی که در «خوشان» انتظار وی را می کشید حرکت کرد، اما سیه روزی کرمانیان تازه شروع شده بود، مالیات بریده شده به هر نحو می بایست پرداخت شود، برخی از اهالی مجبور شدند که برای تأمین این عوارض شاقی که بر آنان تحمیل شده بود، زنان و فرزندان خود را به بهای پنج یا شش روپیه به سربازان تاتار اردوی نادر بفروشد. (شعبانی، ۱۳۶۹: ۲۵۷)

وضعیت رقت بار مردم کرمان را از مطالبی که احمد علی خان وزیری از پدر بزرگ مادری اش «میرزا حسین» وزیر کرمان در دوره آقای محمدخان شنیده و در تاریخ خود نگاشته است، به خوبی می توان درک کرد. یکی از مردان محترم کرمان به نام «خواجه محمد شفیع بردسیری» جد خاندان منشی کرمان بوده است که «... هر چه نقد و جنس از او و منسوبانش وصل می شد گرفتند و هنوز کلی از مبلغ مقرر باقی بود. محصلان خواجه را جهت وصول بقیه طلب شکنجه دادند، عده ای از تجار ترکمان و مردم مأوراءالنهر [که احتمالاً همیشه همراه یا بعد از اردوی نادری در محل حاضر می شدند]... هرگاه کسی بقدر جریمه ای که بنامش نگاشته اند، نتواند بدهد، هرگاه دختر یا پسر مقبولی داشته باشد بخرند تا او پول گرفته در عوض وجه مقرر بدهد. خواجه محمد شفیع لابد دو دختر خود را چادر کرده با محصل به منزل ترکمان برد که شاید بخرند و از عذاب فارغ شود. چون ترکمان روی آن دو مستوره را دید گفت نمیخواهم. محصل گفت : خواجه محمد شفیع، فلان (که نام تاجر ترکمان بود) نپسندید؟ فکر پول کن! خواجه بیچاره گفت خدایا، (فلان) تاجر نپسندید، توهم مپسند!». (وزیری، ۱۳۷۰: ۶۷۴)

«این واقعه در اواخر شهر رجب سنه هزار و یکصد و شصت بود، همان شب چند نفر از تفنگچیان کرمانی که در موکب شاهی رفته بودند، از خراسان آمده خبر قتل نادر را آوردند. بواسطه این خبر جمیع مردم را اخبار کردند، مردم کرمان هر چه از هر کس نزد محصلان بود پس گرفتند.» (همانجا)

به احتمال یکی از افرادی که حامل خبر قتل نادرشاه افشار به کرمانیان بیچاره ای مثل خواجه محمد شفیع بردسیری بوده «تقی خان درانی» بوده است که بعدها از تجارب ارزنده جنگی خود در شورش کرمان در دوره زندیه نهایت استفاده را برد و سرداران بزرگ کریم خان مثل «خدا مراد خان زند» عموی علیمرادخان (از پادشاهان آخری سلسله زند) یا «علی خان شاهسیون» رشید و دلاور را از پای در آورد. جالب آنکه پس از شورش تقی درانی در کرمان که به نام خود سکه هم زد، علیمراد خان که همراه عمش در کرمان به سر می برد با سایر تبعه خان مقتول شبانه به سوی شیراز گریختند. (آصف، محمد هاشم، ۱۳۸۲: ۳۹۰) حتی بیان شده است که «تقی خان شکست ناپذیر در خارج کرمان تبدیل به افسانه شده بود و مردم ادعای کریم خان را که نایب السطنه ایران است به ریشخند گرفتند.» (آوری، ۱۳۸۷: ۱۱۳)

اگر چه ظهور و حضور نادر در صحنه سیاسی ایران مجموعاً به سود ایران و ایرانی منجر شد ولی آنچه مسلم است اینکه در ایام حکمرانی نادر، کرمان یکی از شهرهایی بود که بیشترین صدمه را از وی دید، بر طبق ماده تاریخ قتل نادر (۱۱۶۰ هـ. ق) «نادر به درک رفت» (باستانی پاریزی، ۱۳۵۵: ۱۵) ولی کرمان دیگر رو به آبادی شکوهمند خود که در دوره عباسی و در طی حکومت گنجعلیخان بود بازنگشت و رفت تا در حمله دردناک آقا محمد خان به طور کامل ویران شود. پس از رسیدن خبر مرگ نادر، محمد مؤمن خان حاکم منصوب وی نیز با شتاب خود را به یزد رساند چرا که وی ترجیح می داد تا در آن وضعیت آشفته کشور در زادگاه خود باشد تا در شهر هیجان زده کرمان که چندان هم از استیلای یزدی ها برخوردار دل خوشی نداشتند. (جعفری نائینی، ۱۳۵۲: ۲۹۲-۲۹۰) به خصوص افشارهای شمالی که خصومت دیرینه ای با خوانین بافقی داشتند.

نادر و زردشتیان

همانطور که می دانیم، کرمان و یزد تنها پناه دهنده آیین باستانی ایرانیان - دین زردشت - بوده اند و مردم کرمان همواره در کمال همزیستی مسالمت آمیز با این میراث داران زردشت کنار آمده اند، گرچه سیاست های پادشاهان و حکام، به خصوص در اواخر دوره صفویه، مهاجرت این قوم را به سمت آتش مقدس گجرات در هندوستان که از یک هزار سال پیش شروع شده بود، تسریع کرد.

سختگیرهای پادشاهان صفوی در مورد زردشتیان باعث شد تا باقیمانده زردشتی-هایی که در مناطق مرکزی و شمالی ایران باقی مانده بودند نیز به سمت شرق و هندوستان مهاجرت کنند. چند هزار زردشتی که در منطقه «جی» اصفهان ساکن بودند نیز در دوره شاه عباس به سمت یزد و کرمان حرکت کردند تا در پناه این مناطق کویری باشند. (نمیرانیان، ۱۳۷۸: ۱۵۴)

در زمان شاه سلیمان صفوی بود که علماء کرمان حکم به اخراج مجوسیه به خارج شهر دادند تا با مسلمانان محشور نباشند. مجوسیه بی پناه هم در خارج شهر سمت شمال، جنب دروازه ای به نام «دروازه گبری» سکنی گزیدند و خانه ها و آتشکده ساختند. لازم به ذکر است که شهر کرمان، دارای شش دروازه بوده که تا اواخر دوره قاجار وجود داشته اند. (وزیری، ۱۳۵۳: ۲۷) ظلم بی حد خاندان صفوی و عمالشان و اجبار کردن زردشتیان به ترک آیین خود و ویران ساختن آتشکده ها زندگی این اقلیت را به شدت دشوار ساخته بود. زردشتیان کرمان که در محله دروازه گبری ساکن بودند در اواخر صفویه روزگار بسیار وخیمی داشتند، چرا که در طی حملات مکرر بلوچ ها، خانه ها و مزارع آنها مکرر ویران و چپاول می شد. این احتمال وجود دارد که حمله محمود افغان به کرمان به دعوت خود کرمانیان و از روی اجبار صورت پذیرفته چرا که آنان از یک طرف هراسان حمله شهساده خان بلوچ و از سوی دیگر امید بی امداد اصفهان نداشتند. (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۱۵) هنگامی که وضعیت مردم کرمان را در این برهه از زمان بررسی می کنیم می بینیم که زیر حملات بلوچ ها، کمرشان خم شده بوده است (ملا محمد مومن، ۱۳۸۴: ۴۸۳-۴۷۵). پس شاید بی دلیل نباشد که به زردشتیان بی پناه و رنج دیده هم حق بدهیم که احتمالاً در ازای قول محمود در مورد اعطای آزادی مذهبی به آنان، در تسخیر اصفهان به وی کمک کنند. در نبرد گلون آباد، سمت چپ سپاه افغانه تحت فرماندهی «نصر الله گبر» قرار داشت، هرچند به نظر می رسد این نام معرب شده «پیروز» باشد. (باستانی پاریزی، ۱۳۷۰: ۶۵۰)

دکتر باستانی پاریزی، نظر احمد علی خان وزیری در مورد چپاول و غارت گبر محله توسط محمود به علت همکاری بعدی آنان با افغان ها مورد تردید قرار داده و احتمال این چپاول و غارت را به افغان های مقیم کرمان داده که بعد از شنیدن خبر قتل

نادر و به انتقام افغان کشی کرمانیان در ابتدای ظهور نادر دست به آن زده اند. در افواه آمده است که کرمانیان بعد از شنیدن خبر شکست اشرف و متواری شدن افغانه به سمت قندهار، عده زیادی از آنان را در گودبیژن شهداد قتل عام کرده اند.

بهر حال زردشتیان، امتیازاتی از محمود گرفتند اما به زودی با کشته شدن نصرالله گبر در محاصره شیراز و با توجه با جمعیت اندک و روحیه آرامشان، به زندگی روزمره خود بازگشتند. چرا که در برافزادن حکومت سختگیر صفویه کمک کرده بودند و همین مسئله آنان را که افرادی کشاورز و تجارت پیشه بودند، ارضا می کرده است.

همانطور که بیان شد نادرشاه پس از تاجگذاری در اولین سفر به کرمان، از نظر اقتصادی چنان فشاری بر مردم وارد آورد که بنا برگفته هلندیان چنان تاراج و ویرانی در تاریخ بشر سابقه نداشته است! (فلور، ۱۳۶۸: ۱۱۳) یک گروه از سپاه نادر در محله زردشتیان و بقیه در خارج شهر بودند، نادرشاه از کمک زردشتیان به محمود افغان بسیار ناراضی بود، هدایای زردشتیان را بسیار اندک دانست و امر کرد که یا دوپست تومان خراج میدهند و یا همگی مسلمان شوند، « برخی از زردشتیان چنان زیر فشار قرار گرفته بودند که هرچه داشتند حتی زن و فرزندانشان را فروختند برای اینکه زردشتی باقی بمانند.» (همان، ۱۱۴)

بعد از رفتن نادر «شهر دیگر آن شهر پیشین نبود و هر روز از روز پیش ویران تر می گشت، بازرگانی به رکود انجامیده بود چون دیگر پولی در بساط نبود و کاروانی به شهر نمی آمد.» (همان، ۱۱۵) این وضعیت برای زردشتیان ضعیف بسیار مشکل بود و مهاجرت به هند را شدت بخشید، جمعیت ده هزار نفری آنان در دوره صفویه (یک سوم جمعیت کرمان) (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۴۱۸) به سرعت رو به تحلیل می رفت.

به نوشته سرپرسی سایکس، نادرشاه پرورش یافته یک خانواده سنی بوده و بدین سبب نسبت به روسای مذهبی شیعه خصومت شدیدی ابراز نموده و عایدات آنها را قطع کرده است، وی برای الغاء عقاید و اصول شیعه سعی بلیغ نمود ولی کاملاً غیر موفق بود. نادرشاه در اواخر عمر، حتی خواب تشکیل یک مذهب جدید را دیده و در تعقیب این هدف دستور به ترجمه کتب عهد عتیق و جدید (تورات و انجیل) را صادر نمود.

(سایکس، ۱۳۸۰، ۲/ ۳۹۵) وی ترجمه کتابهای زردشتیان را نیز دید (بازن، ۱۳۶۴: ۷۳) ولی اجل، فرصت عملی کردن هدفش را به وی نداد.

در هر حال زردشتیان برای ملایم نمودن نادر، در قشون اعزامی وی به افغانستان شرکت جستند و در فتح قندهار رشادت زیادی از خود نشان دادند. این همکاری، باعث شد نادر که هر روز از ایرانیان صفویه دوست، بیزارتر و به سمت سایر اقوام غیر شیعه متمایل تر می شد به زردشتیان اجازه دهد تا شروع به ساختن حصار بر گرد محله خود بکنند، اما چه حاصل که همان حصار نیمه تمام نیز پس از قتل نادر در ۱۱۶۰ هـ. ق. احتمالاً توسط افغان ها نابود شد. (سایکس، ۱۳۸۰، ۲/ ۹۴)

نتیجه

یکی از بهترین دوره های زندگی مردم کرمان، بدون شک دوره حکومت گنجعلی خان زیک در زمان شاه عباس اول صفوی بوده است. وضعیت اقتصادی کرمان در این دوره را می توان از ابنیه و قنوات ساخته شده توسط وی حدس زد. ابنیه ای که هم اکنون، بعد از قریب چهار صد سال، زینده شهر کرمان هستند. متأسفانه پس از مرگ جانی خان شاملو حاکم کرمان در دوره شاه عباس ثانی، ما شاهد سیر نزولی وضعیت اجتماعی، اقتصادی مردم کرمان هستیم و این مصائب با حملات مکرر طوائف بلوچ همراه و سرانجام با حمله محمود افغان کامل می شوند. حمله افغان ها باعث سقوط کرمان و مهم تر از آن سقوط دولت صفویه در اصفهان می شود و مردم کرمان روزگار بسیار تلخی را در تحت فرمان افغان ها سپری می کردند. کروفهای سید احمد خان صفوی هم مانع نجات کرمان نمی شود، ولی خبر ظهور نادر افشار، ایرانیان را بسیار خوشحال می کند. متأسفانه انتظاراتی که کرمانیان از ناجی خود، نادر داشتند برآورده نشد و نادر به سیر نزولی وضعیت اقتصادی، اجتماعی کرمان کمک شایانی کرد، ظلم و شقاوت که در طی دو سفر خود به کرمان، آنرا به خوبی نشان داد، باعث می شود که کرمان روز به روز ویران تر از گذشته شود.

ویرانی کرمان می رود تا در دوره کریم خان زند با شورش تقی خان درانی و بعدها با حمله خواجه تاجدار کامل شود.

اگر تاریخ کرمان را در این دوره به طور کامل بررسی کنیم، شاهد این سیر نزولی از دوره شاه عباس صفوی تا دوره قاجار هستیم و این خط سیر نقش مهمی در شکل گیری افکار کرمانیانی مانند میرزا آقا خان یا شیخ احمد روحی و حتی ناظم الاسلام در جریان جنبش مشروطه خواهی ایران دارد، همانطور که می دانیم جرقه نهضت مشروطه نیز از کرمان بپا می خیزد و کرمان سعی می کند تا این سیر نزولی را متوقف کند.

منابع و مأخذ

- ۱- آوری، پیترو. (۱۳۸۷). تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- ۲- استرآبادی، میرزا مهدی خان. (۱۳۶۸). تاریخ جهانگشای نادری، تهران: دنیای کتاب.
- ۳- اعتماد السلطنه. (۱۳۶۴). تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- ۴- بازن، پادری. (۱۳۶۵). نامه های طبیب نادرشاه، ترجمه علی اصغر حریری، به کوشش بدرالدین یغمایی، بی جا: شرق، بی جا، چ ۲.
- ۵- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۴). آسیای هفت سنگ، تهران: دنیای کتاب.
- ۶- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۰). حضورستان، تهران: ارغوان.
- ۷- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۹). خاتون هفت قلعه، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- ۸- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۹). سنگ هفت قلم بر مزار خواجگان، تهران: علمی.
- ۹- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۵۵). وادی هفتواد، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۱۰- تاورنیه، ژان باتیست. (۱۳۳۶). سفرنامه تاورنیه ۱۶۶۸-۱۶۳۲، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرازی، اصفهان: کتابفروشی تائید.
- ۱۱- جعفری نائینی (طرب)، محمد. (۱۳۵۲). جامع جعفری، به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۱۲- دانشور، محمد. (۱۳۸۸). محله های قدیمی شهر کرمان، کرمان: کرمانشناسی.

- ۱۳- سایکس، سرپرسی. (۱۳۸۰). تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون.
- ۱۴- سایکس، سرپرسی. (۱۳۶۳). سفرنامه، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: لوحه.
- ۱۵- شعبانی، رضا. (۱۳۶۹). تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱، تهران: نوین.
- ۱۶- شعبانی، رضا. (۱۳۸۶). تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه، تهران: سمت.
- ۱۷- صفا، عزیزالله. (۱۳۷۳). تاریخ جیرفت و کهنوج، کرمان: کرمانشناسی.
- ۱۸- فلور، ویلم. (۱۳۶۸). حکومت نادر شاه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- ۱۹- فوران، جان. (۱۳۸۷). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۲۰- آصف، محمدهاشم. (۱۳۸۲). رستم التواریخ، به کوشش میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۱- مشیزی، میرمحمدسعید. (۱۳۶۹). تذکره صفویه کرمان، تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی.
- ۲۲- ملامحمد مومن. (۱۳۸۴). صحیفه الارشاد، مقدمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی.
- ۲۳- ملکم، سرجان. (۱۳۸۳). تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: سنایی.
- ۲۴- میرزا محمد کلانتر فارس. (۱۳۶۲). روزنامه، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنایی و طهوری.
- ۲۵- نمیرانیان، کتایون. (۱۳۷۸). تاریخ زرتشتیان ایران پس از اسلام تا امروز، کرمان: کرمانشناسی.
- ۲۶- وثوقی رهبری، علی اکبر. (۱۳۷۲). تاریخ سیرجان، کرمان: کرمانشناسی.

- ۲۷- وزیری، احمد علی خان. (۱۳۵۳). جغرافیای کرمان، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: ابن سینا.
- ۲۸- وزیری، احمد علی خان. (۱۳۷۰). تاریخ کرمان، تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی.
- ۲۹- هانوی، جونس. (۱۳۸۳). زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۰- همت (متدین)، محمود. (۱۳۷۰). تاریخ کرمان، کرمان: همت.